

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید



## پیغام عشق

قسمت هزار و دویست و پنجاه و دوم





خانم حدّاد از کرج



به نام خداوند بخشنده مهربان

با سلام خدمت استاد عزیز و گنج حضوری‌های جان

دیوان شمس غزل ۳۰۵۵ از برنامه ۹۳۵

بیا بیا که نیابی چو ما دگر یاری  
چو ما به هر دو جهان خود کجاست دلداری؟

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۵۵

در این بیت زیبا مولانای جان از جانب خداوند می‌فرماید که: ای انسان، ای بنده من بیا به سوی من زیرا مانند من را در هر دو جهان اگر هم بتوانی به تصویر بکشی و فهم کنی باز هم مثل و مانند من نیست و نمی‌توانی بیابی.

ما انسان ها چون در ذهن من دارمان مسائل را درک و فهم می کنیم می خواهیم با این ذهن همانیده خدا را هم حس و درک کنیم و او را هم داشته باشیم و به دنبال چنین دلداری در ذهن می گردیم برای همین است که آرامش و قرار و ثبات نداریم و چنین دلداری را زمانی می توانیم درک و فهم کنیم که از ذهن خارج شده و در این لحظه ثابت و پایدار بمانیم و قدر لحظاتمان را بدانیم آن زمان می توانیم آن دلدار زیبا را حس و درک کنیم تنها با پاک کردن دلمان یعنی مرکزمان از این همانیدگی ها است که می توانیم صحنه حضور و عدم را مشاهده کنیم و دلدار را ببینیم.

قرآن کریم سوره انشراح (۹۴) آیه ۱

الْم نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ

آیا سینه ات را برایت نگشودیم؟ آیا بعد از این همه بیداری ها و ابیات و آیات سینه ما گشوده شده است؟ آیا اجازه داده ایم که فضایی گشوده شود و کاری را گشاده کرده ایم؟ روزی چند بار فضاگشایی می کنیم؟

نه اشتباه نکن!؛ فضاگشایی با زور و اجبار را نمی‌گوییم بلکه فضاگشایی که با عشق و علاقه و صبر و پذیرش و بینش و شکیبایی است را مد نظر و سوالم است و البته شما بهتر می‌دانید برای این فضاگشایی‌ها باید دید درست و عاشقانه داشت.

دیوان شمش غزل ۱۷۷۷

يا رَبِّ اشْرَحْ صَدْرَنَا يا رَبِّ ارْفَعْ قَدْرَنَا  
يا رَبِّ اظْهَرْ بَدْرَنَا لا تَعْبُدوا اَرْبابَكُمْ

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۷۷

ترجمه:

پروردگارا سینه ما را گشاده کن، پروردگارا به قدر ما بیفزا پروردگارا ما را ظاهر کن به خدایان ساختگی عبادت مکنید.

می فرماید: پروردگارا! سینه مرا گشاده فرما، یعنی مرا یاری کن تا توسط فضاگشایی‌های پی در پی بتوانم هم هویت شدگی‌هایم را هر لحظه لا کرده و مرکزم را پاک کنم تا ارزش حضور را درک کرده و به تو زنده شوم تا مانند ماه شب چهاردهم بدرخشم و ارزش خودم را بیابم تا بتوانم از این همه خدایان ساختگی و ذهنی نجات پیدا کرده و از جنس تو شوم.

بیا بیا و به هر سوی روزگار مبر  
که نیست نقد تو را پیش غیر بازاری

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۵۵

می گوید: بیا به سوی من نه به سوی جهت‌هایی که ذهنت به تو نشان می‌دهد که در هیچ کجا نیست و نمی‌یابی  
دلدار و یاری چون من.

پس بیش از این زندگیت را در همانیدگی هایی که ذهنت آنها را زیبا نشان می دهد تلف مکن و بدان که تو از جنس من هستی و من اختیار انتخاب را به تو هدیه داده ام. پس می توانی در آنی و لحظه ای از این همه درد و رنج و آفلی بودن نجات پیدا کنی. کافیت که فضا را در اطراف همه چیز بگشایی و ثبات داشته باشی که تنها راز و راهش این است که خودت را دوست داشته باشی و برای خودت ارزش قائل شوی تا رستگار شوی که اینها را جز در پیش من در هیچ بازارِ ذهنی و جهانی پیدا نخواهی کرد.



تو همچو وادی خشکی و ما چو بارانی  
تو همچو شهر خرابی و ما چو معماری

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۵۵

ای انسان با آمدن به این جهان به ذهن رفته و در آن خشک شدی و مانند صحرایی بی آب و علف ماندی بدان که تنها راه برای زنده شدن و سرسبز شدن این است که به من زنده شوی حتی اگر در این صحرای بی آب و علف ذهنت شهر و پارکی بسازی و قانون هایی هم وضع کنی بدان که آن ویرانه و خرابه ای بیش نیست که این تنها من هستم که به تو روح و جان و زندگی می دهم پس تنها باید به من زنده شوی تا پر بار و شاداب و نو باقی بمانی و من هستم که می توانم به آنی درونت را معماری کنم و از نو بسازم پس به من زنده شو و هر لحظه را فضاگشایی کن.

به غیر خدمت ما که مشارق شادی ست  
ندید خلق و نبیند ز شادی آثاری

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۵۵

ای انسان بدان که با خدمت کردن به من یعنی هر لحظه توجهات به من باشد و به خاطر من هر کاری را انجام دهی و هیچ لحظه‌ای از این لحظه جاویدان بیرون نروی یعنی به ذهن نروی اگر که با چیزی همانیده نشوی و با اتفاقات ستیزه نکنی بلکه پذیرش و صبر و تسلیم باشی اگر با عقل و درایت و حضور هر کاری را انجام دهی نه با ذهن من دار و سیاهت آن موقع با خدمت کردن به من وارد فضای شادی بخش و موفق و پیروز این لحظه می‌شوی و قدم می‌گذاری که هر قدمش عشق و شادی را در درونت مضاعف می‌کند نه آن شادی زودگذر ذهنی بلکه شادی حضور که از درونت فوران می‌کند که هیچ کسی مانند آن را ندیده و آثاری از آن را در هیچ من ذهنی‌ای یا حتی من ذهنی خودت نمی‌توانی جستجو و پیدا کنی که آن را نه در پول، نه در انسانها، نه در کار، نه در مقام و نه در هیچ مکانی پیدا نخواهی کرد.

هزار صورت جنبان به خواب می بینی  
چو خواب رفت نبینی ز خلق دیاری

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۵۵

می گوید: تمام انسانها چون با ذهن فکر و عمل می کنند در ذهن هم می مانند چون با آمدن به این دنیا رفته اند به ذهن و با چیزها همانیده شده اند. در این بیت ما را تشبیه به آن می کند که ما همانند آنکه می خوابیم و خواب می بینیم و همینطور چون با چیزها همانیده شده ایم رفته ایم به خواب ذهن، آنگاه در ذهن هر چیزی را تجزیه و تحلیل می کنیم و تصمیم می گیریم و بعد هم عمل می کنیم. تا زمانی که در این ذهن من دار و پر از همانیده مان هستیم نمی توانیم به خداوند زنده شده و حرف درستی یا کار و تصمیم و فکر درستی داشته باشیم.

همه چیز را خراب می‌کنیم و دائماً هزار جور فکر خراب می‌کنیم آن موقع فکر می‌کنیم آنها درست و حقیقی هستند ولی هر کاری که انجام می‌دهیم جز خرابکاری چیز دیگری نیستند و ثمره خوبی هم به بار نمی‌آورند و دائماً در حال غم و درد و ناراحتی هستیم که اگر یک لحظه متوجه شویم می‌بینیم غصه‌ها و دردها و رنج‌ها جز برای چیزهای غیر واقعی و گذشته و آینده‌ای که وجود ندارند چیز دیگری نبوده و نیستند. می‌گویند در خواب هزاران انسان را می‌بینیم که واقعی نیستند. همانطور هزاران انسان را که در فکر و ذهن ما هستند که ما چون در ذهن به کارهای آنها اهمیت می‌دهیم و درباره کارهای آنها عکس‌العمل نشان می‌دهیم که هیچکدام واقعی نیستند برای همین آثار آن افکار مدام کارهای ما را خراب می‌کنند.

ببند چشم خر و بر گشای چشم خرد  
که نفس همچو خر افتاد و حرص افساری

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۵۵

در این بیت مولانا با صراحت تمام می گوید: ای انسان ببند چشم خر من ذهنیت را و چشم خرد خدائیت را باز کن. یعنی فضا را باز کن و با چشم و خرد خدائیت نگاه کن و چشم خر یعنی ذهن همانیده‌ات را از خودت دور کن و مرکزت را پاک کن از هر غل و غش ذهنی که این نفس چون خر ذهنی افساری از حرص و طمع را سالیان دراز بر گردن ما انداخته و ما را از زنده شدن و زنده بودن محروم کرده و نگذارده که با تمام وجود خدا را در ذره ذره سلول‌های وجودیمان و زندگی‌مان حس کنیم و زندگی کنیم نه مردگی. پس ای هشیاری بیا حال که بیدار شده و بینا شده‌ای خودت را پیدا و آزاد کن!

با تشکر و احترام،  
-حداد هستم از کرج



خانم دیبا از کرج



ای عاشق گزیده به کجا نگاه می کنی و چه می خواهی؟

ای عاشق جریده بر عاشقان گزیده  
بگذر ز آفریده، بنگر در آفریدن

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲۹

آفریدگار، انسان را به عنوان اشرف مخلوقات برگزید! زیرا او تنها باشنده ایست که می تواند فضاگشایی کند و با صنع خدا کار کند تا هوشیاریش به هوشیاری حضور تبدیل شود. انسان عاشق، برای رسیدن به معشوق به تنهایی می تواند با صبر و شکر و پرهیز، مرکزش را پاک کند و به خدا زنده شود و نگوید: همسر هم بیاید به برنامه گنج حضور گوش کند تا من بتوانم مرکز را پاک کنم یا چرا فرزندانم با من همکاری نمی کنند؟  
ای عاشق برگزیده، از هر چیزی که ذهن مهم نشان می دهد و آفریده شده بگذر تا فضای درون باز شود و هر لحظه آفریننده فکرهای جدید باشیم.

ننگرم کس را و گر هم بنگرم  
او بهانه باشد و تو منظرم

عاشق صنع توام در شکر و صبر  
عاشق مصنوع کی باشم چو گبر

عاشق صنع خدا با فر بود  
عاشق مصنوع او کافر بود

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۵۹ الی ۱۳۶۱



من کجا را می‌نگرم؟ پولم، فرزندم، خانه و خانواده‌ام، دوستانم یا به مقام و تایید و توجه مردم می‌نگرم؟ وقتی می‌دانم آنها مدام تغییر می‌کنند و با تغییر آنها حال من دگرگون می‌شود. بعد از این به هر چیزی نگاه کنم، بهانه ایست تا تو را ببینم و به منظور یکتایی و عشق زنده شوم، تا کی از اصلم بگریزم و در جدایی باشم؟ من عاشق آفریدگاریت هستم و نعمت‌هایی را که به من بخشیدی شکر می‌کنم تا با صبر و فضاگشایی بتوانم فر و شکوه ایزدی را جلوه دهم، نمی‌خواهم از ترس جهنم و بهشتی که ذهنم نشان می‌دهد به یک عاشق مصنوعی تبدیل شوم و با ترس، دروغ، حرص و شهوت روزن این لحظه را بپوشانم.

رو چنین عشقی بجو گر زنده‌ای  
ور نه وقت مختلف را بنده‌ای

منگر اندر نقش زشت و خوب خویش  
بنگر اندر عشق و در مطلوب خویش

منگر آنکه تو حقیری یا ضعیف  
بنگر اندر همت خود ای شریف

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۳۶ الی ۱۴۳۸

پس برو با فضاگشایی عشق حقیقی را جستجو کن و به نقشه‌هایی که ذهنت، زشت و زیبا می‌کند، توجه نکن و گرنه فرصت زنده شدن به زندگی را در وقتها و همانیدگیهای مختلف از دست می‌دهی و انرژی را که می‌توانی با آن وضعیتهای نیک بیافرینی تلف می‌کنی. نگاه نکن که ضعیفی یا بی‌سواد و یا دیگران به چشم حقیر من ذهنیشان به تو می‌نگرند، تو به طلبت نگاه کن که چه اندازه همت داری و فضا باز می‌کنی و با خواست ایزدی یکی می‌شوی؟ تو اشرف مخلوقات هستی و بر تمام عاشقان گزیده هستی.

عاشقان از درد زان نالیده‌اند  
که نظر ناجایگاه مالیده‌اند

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۹

ما عاشق برگزیده‌ایم که تنهای تنها باید در راه زنده شدن به زندگی حرکت کنیم و نظرمان هر لحظه به سوی او باشد. از خودمان پرسیم چرا انقدر درد می‌کشیم؟ نکند نظرمان بر غیر خداست؟ نکند نظرمان بر ناجایگاه مالیده شده و وسوسه همانیدگی‌ها را داریم؟

پس هماره روی معشوقه نگر  
این به دست توست، بشنو ای پدر

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۷

پس یادمان نرود این به دست ماست که رسن خدا را بگیریم و نگاهمان همواره به سوی او باشد و اگر وضعیت و اتفاقی پیش می‌آید که درد آور است با تکرار ابیات مولانا خودمان را در جایگاه عدم و نظر او بیاندازیم و تکرار کنیم:

هست مهمان خانه این تن ای جوان  
هر صباحی ضیف نو آید دوان

هین مگو که این ماند اندر گردنم  
که هم اکنون باز پرد در عدم

هر چه آید از جهان غیب و ش  
در دلت، ضیف است او را دار خوش

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۴ الی ۳۶۴۶  
ضیف به معنی مهمان است

تن ما مهمانخانه است و وضعیت و فکریایی که هر لحظه تغییر می کنند، مهمان ما هستند و ما باید با  
فضاگشایی مسئولیت آنها را بپذیریم و گرنه پیغام اتفاق را نمی گیریم و بار سنگین همانیدگی ها به گردنمان  
می ماند و پیغام آن اتفاق به عدم می پرد و می رود و زندگی آنقدر آن را تکرار می کند تا ما آن را شناسایی کنیم و  
آزاد شویم.

با سپاس فراوان، دیبا از کرج



خانم ساناز از اصفهان



موضوع: نظر جناب مولانا در مورد افراد ریاکار

به خُلُقِ خوب اگر با جهان بسازد کس  
چو خُلُقِ حق نشناسد، نه نیک خوست، بدست

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۴

جناب مولانا در این بیت می‌فرمایند اگر انسانی من ذهنی خوش اخلاق خود را نگه دارد و بر اثر تجربه، بداند چگونه با من‌های ذهنی دیگران رابطه خوب برقرار کند ولی به عدم زنده نشده باشد این فرد نه تنها فرد خوبی نیست بلکه فرد غیر قابل اعتماد و انسان ریاکاری است، چرا که چنین فردی در ظاهر شاد است و دیگران را می‌خنداند ولی در باطن فرد غمگین و ناشکری است.

شاید دیگران انسان من ذهنی خوش اخلاق را بسیار دوست داشته باشند ولی این افراد مورد پسند خداوند نیستند. آقای شهبازی عزیزم این شعر بسیار برای من مفید بود چرا که هر جا می‌رفتم همه از من تعریف می‌کردند که تو چه آدم خوبی هستی و چقدر شادی، ولی با خواندن این بیت فهمیدم من فقط یک من ذهنی خوب دارم و هنوز به عدم زنده نشده‌ام. چرا که این گشاده رویی را فقط با افراد بیرون از منزل دارم ولی با فرزندانم چندان گشاده رو و بخشنده نیستم. با اینکه از مردم بیرون عصبی نمی‌شوم ولی هنوز در مورد فرزندان و همسر سابقم و خانواده‌اش گاهی دچار خشم می‌شوم. این در حالی است که شما فرموده‌اید که خشمگین شدن حتی یک بار در سال هم لازم نیست و مضر است. من با این بیت یک بعد دیگر از من ذهنیم را شناسایی کردم و آن چهره ریاکار من ذهنیم بود. من ذهنی من چراغ بیرون و تاریکی خانه است.



آیات قرآن در مورد انسان ریاکار:

سوره ی الماعون (۱۰۷)، آیات ۱ تا ۷:

آیا کسی که همواره روز جزا را انکار می کند، دیدی؟  
همان که یتیم را به خشونت و جفا از خود می راند.  
و کسی را به طعام دادن به مستمند تشویق نمی کند.  
پس وای بر نماز گزاران.  
که از نمازشان غافل و نسبت به آن سهل انگارند.  
همانان که همواره ریا می کنند.  
و از دادن وسایل و ابزار ضروری زندگی به نیازمندان دریغ می ورزند.  
-سوره الماعون آیات ۱ الی ۷

همانگونه که در آیات ۱ تا ۷ می‌بینیم افراد ریاکار افرادی هستند که به این لحظه اعتقادی ندارند و این لحظه را انکار می‌کنند. منظور از روز جزا این لحظه است و از طرفی ریاکاران فقط زمانی به دیگران کمک می‌کنند که منفعتی شامل حالشان شود. مثلاً در حضور دیگران به نیازمند کمک می‌کنند تا مورد تمجید قرار گیرند یا در حضور دیگران با همسر و یا فرزندان‌شان مهربان و خوش برخورد هستند. این در حالی است که در تنهایی اخلاقی به تلخی زهر مار دارند. فرد ریاکار هیچ وقت به یاد خدا نیست نماز به معنای یاد خدا بودن است و درونش به عدم زنده نشده است و هر کاری را که با خوش اخلاقی من ذهنیش انجام می‌دهد فقط برای بزرگ کردن من ذهنیش است، نه برای انجام رسالت عشق که از زمان آفرینش انسان بر دوش آدمی گذاشته شده است. رسالتی که کوه از پذیرفتن آن سرباز زد. این رسالت همان رسالت زنده شدن به عدم و عشق است، چیزی که یک من ذهنی خوش اخلاق از آن بویی نبرده است.

ریا از ماده رای به معنی این است که شخص کاری را به انگیزه جلب توجه مردم انجام دهد و نیز به معنای تظاهر و نشان دادن به غیر است.

شاد باشید  
-ساناز از اصفهان



خانم یلدا از تهران



با سلام

حضرت مولانا بارها به ما فرموده‌اند که شب و روز باید با ابیات ایشان که ستاره‌های دیوسوز است آشنایی بگیریم. اما من ذهنی هر کار ما را غصب می‌کند. یکی از کارهای خطرناک این است که ما از ابیات برای ملامت خودمان و دیگران استفاده می‌کنیم و به درد می‌افتیم. حاصلش این است که سطح هشیاری ما پایین می‌آید. حضرت مولانا بارها به ما فرموده‌اند خودت را بر دام مزد تسلیم کن و در فضای گشوده‌شده و در غیاب ذهن چیزی از خودت بدزد.

خویش را تسلیم کن بر دامِ مُزد  
وانگه از خود بی ز خود چیزی بدزد

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۲

توصیه حضرت مولانا این است که ذهنت را خاموش کن، اما آیا ما این کار را می‌کنیم؟ یا از ابیات هم در قالب سبب‌سازی ذهنی‌مان استفاده می‌کنیم؟ آیا ابیات باعث می‌شوند ما خاموش شویم؟ یا بیشتر از فکری به فکر دیگر می‌پریم؟ آیا ابیات باعث می‌شوند ما بفهمیم ما با ذهن نمی‌توانیم ذهن را پاک کنیم؟ آیا باعث می‌شوند ما متوجه شویم فقط زندگی می‌تواند دل ما را پاک کند؟ آیا ما می‌گوییم:

دست من اینجا رسید، این را بَشُست  
دستم اندر شستنِ جان است سست

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۱۷

از حدث شستم خدایا پوست را  
از حوادث تو بشو این دوست را

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۲۰

این دو بیت اصلاً به این معنی نیست که ما روی خودمان کار نکنیم یا مسئولیت را به گردن زندگی بگذاریم. این ابیات می گوید خدایا من ابیات را تکرار می کنم، ناظر هستم، این لحظه مراقب اولین قدمم هستم، اما من تلاش ذهنی نمی کنم، من شناسایی ذهنی نمی کنم، من با ابیات خودم را ملامت نمی کنم، من از ابیات استفاده نمی کنم که خودم را تحقیر کنم، من می دانم با من ذهنی که موتور کثافت سازی است نمی توانم این مرکز را پاک کنم. این دو بیت می گوید من شناسایی کردم که خون را نمی شود با خون شست.

حالا اگر ما خودمان را ملامت بکنیم، به خودمان توهین کنیم و خلاصه دست و پای ذهنی بزنیم، مدام وضعمان را با ذهن اندازه بگیریم، بگوییم من در ذهنم، در همدانم، وضع من خراب است، من پر از درد هستم، من در گذشته خیلی خراب کاری کردم، من از همه بدترم، آیا آزاد می شویم؟ خیر بلکه بیشتر در این مرداب ذهن غرق می شویم.

برای همین حضرت مولانا می‌فرماید:

چشم آن طرفه بغداد ز ما عقل ربود  
تا ندانیم که اندر همدانیم همه

-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع بیستم  
-طرفه: شگفت، زیبا

چشم زیباروی بغدادی یعنی چشم زندگی این عقل من‌ذهنی ما را می‌دزدد که ما ندانیم در همدان هستیم. همدان یعنی من‌ذهنی که سرد است و همه‌چیز را می‌داند. این بیت می‌گوید ندان که در کجایی، ندان که چقدر درد داری، ندان که دیگران کجا هستند، از چگونگی بیا بیرون، وگرنه در همین همدان می‌مانی.

ما در داستان سه ماهی یاد گرفتیم که توبه با درد هیچ فایده‌ای ندارد. اگر ما ابیات حضرت مولانا را بخوانیم، اما ذهن خاموش نشود و بخواهیم با من‌ذهنی این ابیات را به خودمان اعمال کنیم، بی‌تردید به درد می‌افتیم، به ملامت می‌افتیم، به حس نقص می‌افتیم. اگر به درد بیفتیم، درد سطح هشیاری ما را پایین می‌آورد، در این حالت توبه ما ارزشی ندارد.

آن ندامت از نتیجه رنج بود  
نه ز عقل روشن چون گنج بود

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۹۶

چونکه شد رنج، آن ندامت شد عدم  
می نیرزد خاک، آن توبه و ندم

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۹۷

چون برفت آن ظلمت غم، گشت خوش  
هم رود از دل، نتیجه و زاده اش

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۹۹



حضرت مولانا می‌فرماید اگر فضا باز نمی‌شود و با عقل فضای گشوده‌شده شناسایی نمی‌کنی، توبه تو به اندازه خاک هم ارزشی ندارد. توبه‌ای که ما در حالت همدانی می‌کنیم، شناسایی که ما در حالت همدانی می‌کنیم حاصل درد است و با از بین رفتن درد هم از بین می‌رود برای همین دوامی ندارد. ما دو روز حواسمان هست، بعد دوباره به همان حالت‌های قبلی برمی‌گردیم. چون ما فضا را باز نکردیم، زندگی مرکز ما را خالی کند، خودش در مرکز ما بیاید و آفتابی از درون ما طلوع کند که ما را گرم کند.

اتفاقاً توبه با من‌ذهنی، شناسایی با من‌ذهنی و خواندن این بیت‌ها با من‌ذهنی باعث می‌شود ما بیشتر به درد بیفتیم. درد بیشتر یعنی ماندن بیشتر در همدان، یعنی سردتر شدن، یعنی پایین آمدن بیشتر سطح هشیاری، یعنی بسته شدن فضا، یعنی دور شدن بیشتر از زندگی و فعال کردن بیشتر ابزارهای من‌ذهنی.

جان کلام این که کار ما روی خودمان باید باعث خاموش شدن ذهن و بی‌کار شدن عقل من‌ذهنی بشود، اگر نمی‌شود داریم جهد بی‌توفیق می‌کنیم. تا دیروز من‌ذهنی به روش‌های مختلف به ما درد می‌داد، امروز هم این ابیات را دستش دادیم تا ما را تحقیر کند، بگوید خیلی ایراد داری و خیلی وضعت خراب است.

با تشکر، یلدا از تهران



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید